

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره ملاقی احد اطراف علم اجمالی بود.

عرض کردیم خب در این چند روزه مفصلا کلمات اعلام را متعرض شدیم. عرض کردیم برای تکمیل بحث یک قسمت‌هایی از بحث را از همان اول به اصطلاح می‌خواهیم دوره بشود و تلخیص بشود و روشن بشود، و البته خب مطالبی که می‌خواهد اضافه بشود و مطالبی که تغییر داده بشود، روشن بشود.

مرحوم نائینی عرض کردیم از کتاب مرحوم نائینی فواید الاصول، جلد چهار ۶۷ به بعد. ایشان به عنوان اینکه لا يجب الاجتناب عن الملاقی؛ به این عنوان. و مرحوم آقا ضیاء یک حاشیه مفصلی دارند که نسبتا حالا، و این بحث را هم در تقریراتشان دارند. یکی دوبار هم ما متعرض شدیم که تنجیز به اصطلاح ملاقی تنجس ملاقی، ایشان سه احتمال دادند؛ یکی تعبد صرف باشد، یکی سرایت باشد، یکی سعه وجودی باشد. که ما این توضیحاتش را کامل کامل سابقا عرض کردیم. خود آقا ضیاء و مرحوم نائینی و مرحوم استاد سرایت را قبول کردند از این سه تا احتمال.

اگر تعبد صرف باشد، خب طبعاً ملاقی دلیلی بر نجاستش نداریم و پاک است. این که خیلی واضح است. اگر سعه وجودی باشد همچنان که ملاقا يجب الاجتناب آن هم يجب الاجتناب است. این بحث سر سرایت است.

ما توضیحات کافی عرض کردیم این نکته فنی اش این است که در مبحث ملاقی احد اطراف، هم یک نکته اصولی دارد هم یک نکته فقهی دارد. این نکته فقهی بحث است. که تنجس ملاقی از چه طریق.

و باز هم عرض کردیم چون دیگر نمی‌خوانیم چون چند بار لا اقل دو بار دیگر این مطلب را توضیح دادیم. و ما عرض کردیم که مرحوم آقا ضیاء سه احتمال دادند؛ تعبد صرف، سرایت و مسئله سعه وجودی. سعه وجودی کأنما این ظرف دو تا شده. ملاقات با آن مثل اینکه دو تا شده باشد. این سعه وجودی است.

عرض کردیم احتمال چهارمی هم وجود دارد که شاید اقوی همان باشد. یک نوع جمع بین سرایت و تعبد با هم. هم یعنی انصافاً قبول بکنیم که یک نوع سرایتی مطرح است و عرف هم می‌فهمد. به قول آقا ضیاء در قضاوت عرفی هم همین طور است. لباس شما خاکی

می شود می آید در اتاق خاکش می ریزد فرش هم مثلا کثیف می شود. این راست است. سرایت یک امر عرفی است. لکن تعبد را هم باید قبول بکنیم؛ چون ما مواردی داریم که شارع حکم نجاست نمی کند دیگر. فرض کنید ماء الاستنجاء، که اگر کم باشد، ولو عین نجاست توش باید می گویند طاهر است. و مواردی از این قبیل که شارع حکم نکرده است. پس تعبد هم توش هست.

س: تعبد یک امر تشریحی است، آن سرایت یک امر تکوینی است. چه جور قابل جمع است؟

ج: قابل جمعش این که مجموع آنها هر دو با همدیگر. هم سرایت بشود و هم باز تعبد هم توش دخالت داشته باشد. تعبد صرف نیست و سرایت صرف هم نیست. این خیلی بعید است سعه و جودی که تصورش مشکل است. می شود به تعبد درست بشود اما خلاف ظاهر است.

س: سرایت مگر تعبد بیاوریم، جمع بین سرایت و تعبد همه جا که نمی توانیم

ج: یعنی ممکن سرایت هم باشد اما تعبد گفته پاک است. مثل آب قلیل، آب استنجاء، انسان در بیابان نشسته

س: در غیر این موارد هست

ج: سرایت هست عرفیت دارد، اما سرایت تمامش نیست؛ چون شارع می تواند تصرف بکند.

و لذا ممکن بود در اطراف علم اجمالی تصرف بکند بگوید واجب الاجتناب است. مشکل ندارد. نه تعبد صرف است نه سرایت صرف

است نه سعه و جودی. سعه و جودی که خیلی بعید است. احتمال تعبد قوی است چون تشریحی است دیگر. طهارت انسان از تشریحات است. طبق قاعده باید تعبد باشد.

لکن به قول آقا ضیاء با تعابیری مثل ینجسه، لا ینجسه الشیء، البته عرض کردم چون اینها را تکرار نمی خواستم بکنم. ممکن است این

باب تفعیل از باب حکم باشد. چون باب تفعیل برای حکم هم می آید. حالا که رسم نیست دیگر، سابقا در این کتب مفصله سعد مثل

همین شرح شافی، شرح نظام و شرح مرحوم نجم الاثمه رضی، در آنجا ابن حاجب که معانی باب تفعیل را می گوید، یکی هم نسبت است

مثل کفره الی الکفر؛ تکفیر هم ما داریم؛ یعنی تفعیل هم ما داریم که از این باب است.

حالا آقا ضیاء می گوید نجس یعنی ۰۵:۰۰ النجاسة علیه؛ خب یحتمل لکن یحتمل تعبد باشد. این استدلال، قذارات عرفی ایشان

تمسک کرده درست است؛ لکن انصافا نمی شود ما در باب نجاست، قذارات عرفی را بگیریم. چون بعضی اوقات اصلا نیست. حالا فرض

کنید مثلا بدن انسان یک قطره خون بیاید این نجس است. پاک هم بشود خون برود باز هم نجس است باید بشورد. اما بدن حیوان، قطره خون نجس است، خودش از بین برود پاک است. این تعبد است دیگر. غیر از تعبد نیست.

س: اصل بر عرفیت نیست، هم نظارت عرفی است مگر

ج: اجمالا چرا، اما دائما نیست.

س: این که سرایت را در مقابل تعبد گرفتند اینجا جا دارد؟ اصلا سرایتی که اینجا هست همان حکم شارع است دیگر. تا حکم شارع

ج: یعنی شارع هر جا گفت نجس آن تعبد می گوید نه. این نجس مال خودش است. ملاقی اش باید دلیل دیگر بیاورد برای نجاست.

تعبد یعنی این.

بعد مرحوم نائینی وارد یک بحثی می شوند که عرض کردیم ما این بحث ایشان لطیف است. متأسفانه مرحوم استاد هم از این را وارد

نشدند. آن نکته فنی این بحث این است، لطف بحث این است که می خواهیم دیگر امروز هم ما یواش یواش جمعش بکنیم.

و تفصیل ذلک به قول مرحوم نائینی، لا اشکال فی وجوب ترتیب کل ما للمعلوم بالاجمال من الاثار و الاحکام الشرعیه علی کل واحد

من الاطراف تحصیلا للقطع بالامثال و الفراغ عما اشتغلت الذمه به؛ خیلی خوب.

فکما لا یجوز شرب کل واحد من الاناءین اللذین یعلم بخمریه احدهما کذلک لا یصح بیع کل واحد منهما؛ این بحث لطیفش همین

است. آن بحث لطیف بحث ما این است. ما وقتی علم اجمالی داشتیم، حالا ما تقریر کلام مرحوم نائینی را می خوانیم، بعد مرحوم آقا

ضیاء، بعد هم خودمان، نتیجه نهایی که صاف بکنیم تمام این مباحث را یک دفعه صافش بکنیم.

ایشان بحثش این است؛ وقتی شما علم اجمالی پیدا کردید، حد این عمل چیست؟ مثلا می دانید یکی از این دو اناء خمر است. یکی

از این دو ظرف خمر است. حد این چیست؟ یک، وجوب اجتناب، این یک. دو، بیع، می شود فروخت؟ کل واحد لا یجوز شربه؛ این

تهایی. احد الاناء. لا یجوز الشرب، این یک.

دو، می شود فروخت یا نه؟ ببینید در حقیقت دارد تلفیق می کند تأثیر علم اجمالی.

سه، می شود به اصطلاح مثلا با آن وضو گرفت من باب مثال؟

چهار، مثلا می شود به اصطلاح شرب و بیع و فرض کنید به اینکه مانعیت نماز، توش نماز بخوانیم. چون خمر مانع نماز هم هست. حالا دستمان خورد به یکی.

پنج، ملاقی، ملاقی اش نجس است یا نه؟

البته عرض کردم مرحوم نائینی چون علم اجمالی را منقضی می داند، علت تامه نمی داند. مثل مرحوم استاد هم همین راه را رفتند. اینها رفتند این آثار را از راه تعارض اصول حساب کردند. روشن شد؟ آیا اصول متعارض هست یا نه؟

ما چون رفتیم از راه خود علم، آثار را از راه علم حساب کردیم، فرق ما با آقایان. البته مرحوم آقا ضیاء هم قائل به خود علم است، اما کمی بازرفته، چون آقا ضیاء مسئله ثبوت و اثبات را، دیگران هم مطرح کردند، ایشان هم مطرح کرده، لذا به نظر ما یک مقداری از این راهی را که افتراق ما با ایشان معلوم باشد. ما چون ثبوت و اثبات دیدیم در اعتبارات معنا ندارد، رفتیم در بحث ثبوت و اثبات در اموری مثل تنجیز و اینها ثبوت و اثبات معنا ندارد.

دقت فرمودید؟ این راجع به اینجای بحث.

پس خیلی روشن شد. ایشان می گوید: کذلک لا یصح بیع کل واحد منهما؛ حالا بعد آن طرف آقای نائینی از این راه، للعلم بعدم السلطنة علی بیع احد الاناءین؛ چون می داند که سلطنت ندارد یکی را بفروشد. فلا تجری اصالة الصحة فی بیع احدهما، ببینید مبنای خودش را مرحوم نائینی پیاده می کند. مرحوم نائینی از باب تعارض اصول. این اصالة الصحة در بیع جاری نمی شود. لانها معارضة باصالة الصحة فی بیع الاخر؛ تعارض اصول دیگر، اینجا اصالة الصحة آنجا می گوید نمی شود.

و بعد سقوط اصالة الصحة من الجانبین لا بد من الحكم بفساد البیع فی کل منهما لانه یکفی فی الحكم بالفساد عدم ثبوت الصحة؛ اگر صحت ثابت نشد حکم به فساد بار می شود.

البته ایشان ای کاش به جای ایشان توضیح ندادند. این را توضیح دادیم معروف شده السنه علما انشاء الله در بحث مکاسب اگر رسیدیم در مکاسب محرمه گیر کردیم، به نام اصالة الفساد در عقود. که اگر در هر عقدی شک کردیم اصل اولی فساد است. اصالة الفساد در عقود این است. یکفی فی الحكم بالفساد عدم ثبوت الصحة؛ این اصالة الفساد است.

و عرض کردیم آن نکته فنی در اصالة الفساد در عقود این است؛ عقد یک امر اعتباری است. عقد یک امر اعتباری است؛ چرا؟ فرض کنید این کتاب قیمتش در بازار دو هزار تومان است. این دو هزار تومان این امر حقیقی است. اما من با شما معامله می‌کنم ۱۵۰۰ تومان، این می‌شود امر اعتباری. این کتاب را فروختم ۱۵۰۰ تومان. این کتاب را فروختم ۳۰۰۰ تومان. این می‌شود امر اعتباری.

پس ما یک امر اعتباری داریم، لذا می‌گویند بدل جعلی؛ بدل اعتباری. این بدل جعلی کی می‌آید؟ سوال، بدل جعلی وقتی می‌آید که این قرارداد تمام بشود. اگر قرارداد باطل بشود بدل جعلی نمی‌آید، به بدل حقیقی بر می‌گردد. قیمتش دو هزار تومان بود، به دو هزار تومان. پس بنابراین اگر من کتاب را به شما فروختم ۱۵۰۰ تومان. بعدا فرض کنید حالا کتاب تلف شد، گفتیم آقا بیع را بهم بزنیم. خیلی خوب، می‌گوییم آقا کتاب تلف شد. اگر این بیع فاسد باشد باید دو هزار تومان را برگرداند. چون کتاب را گرفته، فاسد هم بوده معامله، تصرفش درست نبوده، یعنی آن قرارداد نشده، پس بر می‌گردد به بدل حقیقی دو هزار تومان. اگر معامله درست بوده، حالا غیر از قاعده ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده؛ غیر از آن و با قطع نظر از آن. اگر درست بوده، کتاب تلف شده، باید ۱۵۰۰ تومان بدهد. یعنی بدل جعلی را. پس بنابراین معامله کل عقد همین طور است. امر اعتباری است. اعتباری بودنش به این معنایی که عرض کردم. آن وقت امر اعتباری این قاعده اول روشن شد؟

قاعده دوم، امر اعتباری دائما به ید معتبر است. یعنی به اصطلاح خود ما، اگر یک مقنن فرض بکنید و مکلف فرض بکنید، قانونگذار فرض کنید و شهروند فرض بکنیم، امر اعتباری دائما به دست قانون است. مکلف بما هو مکلف حق اعتبار ندارد. مکلف نمی‌تواند بگوید من این بیع را قبول کردم، این بیع را باطل کردم، مثلا فرض کنید عقد بیمه ثابت نیست، عقد بیمه درست کردم فلان عقد را درست کردم، عقد این چیست، بلیط بخت آزمایی، این هم یک جور قرارداد است، این را درست کردم، مکلف چنین شأنی را ندارد. مکلف چنین شأنی که جعل بکند و اعتبار بکند ندارد. این هم امر دوم.

س: بحث صحیحه ۱۲:۳۴ بین عبادات و معاملات فرق گذاشتند که اگر شک کردیم در صحت بطلان معامله آن اطلاقات اینجا شامل

می‌شود و می‌گوییم معامله

ج: حالا نزد ما فرق نمی‌کند. نزد ما عبادات هم مثل معاملات است. توضیحش در محل خودش.

ج: نه نه.

آن بحث تمسک لفظی است. ما الان در بحث قانونی بحث می کنیم. کاری به لفظی ندارد. آن بحث لفظی است که شما می فرمایید.

نکته سوم؛ اگر بنا بشود مکلف حق جعل نداشته باشد، خوب چطور می آید بدل جعلی برای کتاب قرار می دهد؟ می گوید این کتاب را فروختم به ۱۵۰۰ تومان، قیمتش هم دو هزار تومان بوده است.

جواب، حق جعل ندارد، لکن منتهی به مقنن باید بشود. لذا مبنای اوفوا بالعقود در حقیقت امر تکلیفی نیست که حالا به ذهن آقایان؛ ظاهرش امر تکلیفی است. اوفوا بالعقود یعنی هر قراردادی شما بستید من امضایش می کنم. قرارداد شخصی. المومنون عند شروطهم، هر نحو شرطی را که آوردید من امضاء کردم. روشن شد؟ یعنی اگر امضاء نباشد فاسد است. این اصالة الفساد است. اصالة الفساد در عقود این است. ما باید دنبال امضا برویم. این که نائینی می گوید یکفنی فی الحکم بالفساد عدم ثبوت الصحة؛ این مراد اصالة الفساد است. چرا؟ چون مکلف چنین حقی ندارد. لذا باید اگر مکلف می خواهد قراردادی بدهد، و لذا عرض کردم خوب دقت کنید، این بحث را به این نحوی که من عرض کردم بحث اصالة الفساد در عقود نیست. در هر جا که التزام از مکلف باشد. الزام نفسانی. مکلف یک جعلی بکند، هر نحو جعل، هر نحو جعلی بکند. آن جعل ثابت نیست تا قانون امضایش بکند. تا قانون امضا نکند ثابت نیست.

حالا جعل هایی که مکلف می کند یکی عقود است؛ یکی شروط است، یکی نذورات است، مثل نذر می کند لله که مثلا فلان کار را انجام بدهد. آیا حق دارد؟ نه، این هم جعل است. این می خواهد به ذمه خودش قرار بدهد، باید شارع امضاء بکند.

ما کان نذر لله فقی به؛ نذر اگر غیر لله باشد نه، امضاء نشده. نذر لله امضاء شده است. یکی نذورات است؛ یکی ایمان است؛ یکی عهود است؛ بروید جلو همین جور. یکی مسئله نیابت است. من رفتم در حرم زیارت کردم این را برای پدرم قرار دادم. حق دارم؟ نه، این باید شارع امضاء بکند. اگر شارع امضاء کرد به همان مقدار.

بینید تمام بحث نیابت، بحث اجاره، من می خواهم اجاره از شخص قبول بکنم در اعمال عبادی. پس این قاعده عام، بگیریید تا من عرض کردم تا مسئله عدول در نماز. نماز عصر نیت کرد نماز عصر بخواند وسط نماز شاید می افتد ظهر را نخوانده، می گویند عدول کن به ظهر. خود همین عدول یک نوع التزام شخصی است. یعنی من آمدم این کار را می خواهم بکنم.

لذا بنای علما بر این است که شما در نماز می توانید عدول کنید در آن جایی که روایت دارد. در جایی که روایت ندارد نمی تواند عدول

بکنید.

س: عبادات با معاملات متفاوت است خب. آن حقیقت شرعیه دارد آن ندارد. چطور هر را می شود یک جور؟

ج: یک اشاره ای عرض کردم این عبادات اصلا قبل از اسلام معهود بوده، همین مثل معاملات دیگر. اقیم الصلاة قبل از اسلام، زکات و حج و اینها بوده است. در مکه صوم نبوده، در مدینه بوده، در مکه صوم نبوده. می دانستند اهل مکه اما جاهلین صوم را نداشتند، بقیه عبادات را داشتند. اما خب اهل مدینه که یهود بودند صوم را داشتند.

علی ای حال به نظر ما فرقی با هم نمی کند.

س: در معاملات امضاء باید احراز بشود یا

ج: احسنت، تا احراز نشود، چون امر اعتباری است.

س: نمی تواند شارع بگوید اصل این است که من امر عقلایی را قبول می کنم ۱۶:۳۲

ج: نه نمی خواهد آن امر عقلایی است. این امر عقلایی بحث نیست. این اعتبار است. بله، اگر معاملات گفت احل الله البیع، معاملات عقلایی را ما قبول داریم. او فوا بالعقود، عقود عقلایی را هم قبول داریم. درست است می شود قبول کرد.

خوب دقت کنید، این که من، راست هم می گوید حق با مرحوم نائینی است. ببینید می گویند عدول علی خلاف القاعده است مگر در روایات باشد. نذر لایجب الوفا مگر اینکه، فلان این طور، ایمان اینطور، شروط این طور، المومنون عند شروطهم الاشرط احل حراما، آن شرط احل حراما که آقایان خیلی بحث کردند من چند بار توضیح دادم. توضیحاتش روشن شد. آن احل حراما یعنی شرط شما که التزام شخصی بود با قانون برخورد نکند. شما حق ندارید در ضمن معامله شرطی بکنید که قانون را زیر پا بگذارید. این عقلایی هم هست. مثلا شرط می کنید که من این نامه را برای شما می نویسم، یا این کتاب را به شما که قیمتش ده هزار تومان است به شما می دهم هزار تومان به شرطی که یک جام شراب بخورید. خب نمی شود این شرط دیگر. شرط یک امر شخصی است، خوب دقت کنید، امر شخصی است حدی است که امر به شرعی نرسد. قانون نرسد. اگر رسید به قانون دیگر الغاء می شود. دیگر ارزش ندارد. الاشرط احل حراما او حرم حلالا مراد جدی اش این است. احل اولی اش لغوی است، دومی اش معنوی نمی دانم اصطلاحی و حرف هایی که گفته می شود، اینها هیچ کدام نیست. این کنایه از این است که شما می توانید الصلح جایز بین المسلمین؛ مصالحه کنید؛ خیلی خب. الا ما احل حراما، الا صلحا احل

س: این همان معنای وعد است نه امضاء دیگر. یعنی شارع ضابطی قرار داده تا به آن ضابط برخورد نکنید شرط شما صحیح است

ج: ضابط هم قرار نداده باشد تا عقود است، یعنی یک نحوی این التزامات شخصی باید امضاء بشود. چرا؟ چون شخص حق التزام

ندارد. حق جعل ندارد. من بیایم قیمت کتاب را بکنم ۱۵۰۰ تومان، من چه حقی، مکلف بما هو مکلف حق جعل ندارد. حق جعل فقط به مقنن بر می گردد.

پس حق جعل یا باید مقنن جعل بکند یا برگردد به مقنن. لذا در تمام قوانین می آیند این هم عقلایی، عقلایی اش مال همین است، می آید

یک حدی برای جعل بشر قرار می دهد. شما می توانید این کارها را بکنید، می توانید قرارداد ببندید، می توانید خرید و فروش بکنید، اما قانون باید مراعات بشود. شما بگویید مال، مال من است، هر کار خواستم بکنم. فرض کنید انگور را بگیرم شراب بکنم دلم هر کار خواست، نه این نیست نمی شود این کار را کرد. شما می توانید دست شما را باز می کنند در یک حد محدود.

در امور جعلی دست شما را باز می کنند شما جعل بکن لکن در حد محدود. اگر که شارع امضاء نکرد، احزار نشد امضای شارع اصالة

الفساد است. خب این حرف ایشان.

بعد ایشان و ان قلت، العلم الاجمالي انما يقتضي؛ این چون بحث را ایشان در ملاقات می گویند. البته روشن شد بحث بهتر بود که

ایشان توسعه از اول می دادند. ایشان یک حرفی در ملاقات زدند که آقای خوبی هم زده بودند. ایشان در بحث ملاقی احد اطراف می گویند چون آنجا موضوع ۱۹:۴۶ یکی ملاقات باشد یکی با نجس باشد. اینجا ملاقاتش محرز است با نجسش محرز نیست، لذا ملاقی نجس نمی شود. این راهی است که ایشان رفته است.

ایشان می گوید همین حرف را هم در بیع بزنیم. علی کل واحد اذا كان المعلوم بالاجمال تمام، اما اذا كان المعلوم بالاجمال جزء

الموضوع لحکم فما لم يثبت الجزء الاخر لا يجب ترتيب ذلك الحكم ففي المثال الخمر المعلوم في احد الاناءين لا يكون تمام الموضوع لفساد البيع، بل انما هو جزء الموضوع و جزئه الاخر وقوع البيع خارجا؛ باید بیع خارجا

اذ الصحة و الفساد من الاوصاف و الاحکام اللاحقة للبيع بعد فرض صدوره في الخارج، فلا وجه للحکم بفساد بیع احد الاناءين

لشک في وقوعه على الخمر، فتجری فيه اصالة الصحة؛ بگوئیم بیع درست است.

و لا يعارضها اصالة الصحة في بیع الاخر، لان المفروض عدم وقوع البيع على الطرف الاخر، در طرف دیگر که بیع واقع نشده.

.....  
فلا موضوع لاصالة الصلحة فيه حتى تعارض اصالة الصلحة في البيع الواقع على احد الطرفين فقط.

البته این که ایشان می گوید آن اصالة الصلحة در دومی چون واقع نشده، یک تصویری دارد مرحوم نائینی که کرارا عرض کردم مرحوم استاد هم دارند. زیاد این تکرار شده. این هم جزو بحث های ریشه ای است در اصول. متأسفانه مرحوم نائینی زیاد دارد. ایشان قائل هست که فعلیت حکم به فعلیت موضوع است. مرحوم آقای خویی هم دارد. همین مثالی که همیشه در همین بحث، تصادفاً غالباً همین وقت هم بوده. می گفتم الان ساعت ده و نیم است مثلاً، به این ساعت ده و نیم گذشته، ایشان می گوید نماز ظهر فعلیت و جوب پیدا نمی کند تا دلوک الشمس بشود. اقم الصلاة لدلوک الشمس. حکم هست، اما فعلیت ندارد. فعلیتش به فعلیت موضوع است. به وجود موضوع است. یک مبنایی است که مرحوم آقای نائینی دارند، تکرار هم می کنند، مرحوم استاد هم دارند، تکرار هم می کنند. ما هم تکرار کردیم که این مبنا درست نیست. فعلیت حکم به نحوه جعلش است. اگر شارع قرار داد حالا می خواهد ظهر بشود یا نشود، ما الان و جوب نماز ظهر داریم.

بله آن مقام امثال لدلوک، آن بحث دیگری است و الا فعلیت حکم به نحو جعلی است که شده است.

غرض به هر حال ایشان حالا ایشان قلت لا وقع لهذا الاشكال فان الخمر المعلوم بالاجمال تمام الموضوع لعدم السلطنة؛ ایشان از راه عدم السلطنة علی بیعه رفته است. و عدم السلطنة علی البيع یلازم فساد بل هو عینه؛ بله، لانه لیس المجموع الشریعی الا حکماً واحداً. غایتی که قبله بیع عبر عنه بعدم السلطنة و بعد البيع عبر عنه بالفساد؛ بله جلالت شأن ایشان اجل بود که چنین مطلبی را بفرمایند. اقول، بعد مرحوم آقا ضیاء اینجا به ایشان اشکال کرده؛ لا معنی لارجاع الفساد الی السلطنة المسلوبه، بل احدهما مسبب عن الاخر لا عینه. و حینئذ لا معنی للصحة و الفساد الا فی ظرف وجود البيع و الا قبله لا معنی لصحته او فساد؛ این حرف آقا ضیاء هم مشکل دارد. ببینید وجودات قانونی، وعاء قانونی خاص خودش را دارد. وجودات اعتباری این طوری است. یک وعاء قانونی دارد. کار ندارد به وجوش در خارج. بیعی که مثلاً فرض کنید از بچه صادر می شود، این حجت نیست. حالا می خواهد در واقع خارج بشود یا نه. من تعجب می کنم دو بزرگوار شاید مرادشان چیز دیگری باشد. فعلیت این حکم هم به این است. الان شارع گفته بیع صبی باطل است؛ حالا می خواهد در خارج باشد یا نباشد. این که ما ارجاع بدهیم به عدم السلطنة خیلی عجیب است از مرحوم آقا ضیاء و از مرحوم نائینی هم خیلی عجیب است. بحثی به عدم السلطنة ندارد. مثل اینکه ایشان اصلاً جای بحث عدم السلطنة نیست.

تعجب می‌کنم من احتمال می‌دهم ایشان فقط حالت شخص مکلف را دیدند. اینها مباحث قانونی هستند، کاری به مکلف ندارد. فعلیتش هم به جعل است. چون هر چیزی یک وعاء خودش را دارد. یک وعاء نفس الامری دارد. قانون یک وعاء نفس الامری دارد. و لذا ما توضیحش را عرض کردیم؛ در کلمات اهل سنت سابقا مثلا لا تبع ما لیس عندک؛ مثلا لا بیع لصبی؛ لا بیع صبی مثلا، لا بیع لصبی مثلا من باب مثال. اهل سنت می‌گفتند این نهی است. آن وقت این نهی یعنی این بیع حرام است. به ملازمه می‌خواستند اثبات بکنند فاسد است. یواش یواش این آمد در اصول. ملازمه بین حرمت و بین فساد. آن وقت مثل همان که آقای نائینی می‌فرمایند در عبادات، بعد در معاملات. ملازمه بین، کم کم دیگر شد می‌دانید در اصول متأخر ما مرحوم آقای اصفهانی بحث ملازمات عقلیه را از او امر جدا کردند. در بحثی قرار دادند بحث ملازمات. در اصول مظفر هم شاگرد ایشان به این صورت در آورده است. ایشان بحث ملازمات عقلیه را جدا کردند و یک بحث خاصی در اصول قرار دادند به نام ملازمه که چهارتا مسئله را توش قرار دادند. یکی اجتماع امر و نهی است؛ یکی مقدمه واجب است؛ یکی مسئله ضد است؛ یکی هم مسئله دلالت نهی بر حسن.

خب این وضعی بوده که در اصول ما، که آقای خوبی هم همین کار را کرده، یعنی چهارتا مسئله را، البته ایشان اصل جداگانه‌ای نکردند، اما فرمودند این چهارتا جزو بحث ملازمات به اصطلاح عقلیه غیر مستقله به خودشان. غیر مستقله یا مقدمه شرعی که بخواهد غیر مستقله می‌شود، مقدمه شرعی نخواهد مستقلات می‌شود.

ملازمات عقلیه. این اصطلاحی است که رایج شده است. ما اینها را توضیح دادیم در حد خودش. حق این مطلب است که البته خب بعضی از آقایان هم دیدم که گیر کردند که از آنطرف آقایان می‌گویند مثلا لا تصلی ۲۵:۳۹، این دلالت بر فساد می‌کند، دلالت بر مانعیت می‌کند. اینها گفتند از آن طرف این آقایان می‌گویند نه دلالت بر حرمت می‌کند. آیا حرمت ملازمه با فساد دارد یا نه؟ از آن طرف اینها می‌گویند که این اصلا دلالت بر فساد می‌کند، اصلا حرمت توش ندارد. گفتند این کلمات، این مطلبی که آقایان گفتند این مال متأخرین است. راست است، این کلمات با کلمات متقدمین نمی‌سازد. آن بحث ملازمه مال متقدمین است، این مال متأخرین است. این دو تا با همدیگر نمی‌سازند. راست است قبول است این مطلب. توجه نشده به هر حال. ما چون اینها را چندبار توضیح دادیم دیگر تکرار نمی‌کنیم.

لکن ما عرض کردیم صحیح در مقام این است که دلالت نهی بر فساد عین دلالتش بر حرمت است. دو تا نیست. ملازمه نیست، دو تا باشد یکی لازم است و دیگری... در بحث مقدمه واجب درست است، آنجا تلازم است. چرا؟ چون واجب شما نان خریدن است. مقدمه بازار رفتن است. خب بازار رفتن یک عنوان است و نان خریدن یک عنوان. آنجا معقول است، بگویند اگر نان خریدن واجب شد بازار رفتن

هم واجب می شود. معقول است، دو تا عنوان مستقل هستند، یکی واجب شده می خواهیم این دیگری هم واجب شده. بحث مقدمه واجب این است دیگر خوب. خلاصه بحث مقدمه واجب این است.

نان خریدن است و مثلاً فرض کنید نوشتن. می گوید اگر گفت برو نان بخر، نشین کتاب بنویس، برو کتاب بخر. نان خریدن معنایش این است که کتاب بنویس. نوشتن با نان خریدن. این معقول است ملازمه اینجا معقول است. اما در باب نهی ما توضیحاتش را عرض کردیم تلازم نیست. عینیت است اصلاً.

س: اگر عینیت باشد باید فساد بدون حرمت تصور نشود، در حالی که تصور می شود. اگر عینیت باشد از یک مقوله، یعنی فساد بدون حرمت اصلاً تصور نمی شود.

ج: ببینید آن یک بحث دیگری است که حرمتی که در مثل عقود هست این یعنی چه.

س: بحث سر همان حقیقت فساد است دیگر. باید شما

ج: فساد که واضح است یعنی منعقد نمی شود. آن که واضح است. می گوید شما با شرکت های فرض کنید آمریکایی معامله نکنید. فساده که واضح است یعنی معامله باطل است. حرمت یعنی چه؟ یعنی بعت اشتریت نکن؟ آن بحث دیگری است. آن که اصلاً فساد حرمت، در معاملات، و لذا عده ای از این متأخرین ما آمدند گفتند اینجا حرمت معنا ندارد، معنایش مانعیت است. این سر اینکه متأخرین این حرف را زدند این است.

اما قدمای اصحاب این جور نفهمیدند. قدمای سنی ها هم نفهمیدند. و لذا گفتند یحرم البیع. این یحرم البیع یعنی چه اصلاً؟

س: یعنی ممنوعیت؟

ج: یعنی چه؟ یعنی بعت اشتریت گفتن حرام است مثلاً؟ اگر گفت بعت اشتریت می رود در آتش مثلاً؟!

آن بحث دیگری است من نمی خواهم وارد کل بحث بشوم. دقت بکنید ما اگر تصور حرمت کردیم، حالا تصور حرمت در معاملات کردیم چه بحثی، در عبادات که تصور می شود، در معاملات هم تصور می شود به نحو خاصی. دقت بکنید خوب دقت بکنید. من خلاصه اش را می خواهم بگویم چون بخواهیم همه را بگویم طول می کشد.

خلاصه بحثی که ما در آنجا عرض کردیم، عرض کردیم وقتی می گوید لا بیع لصبی، یا لا تبع مالیس عندک، یا لا تبع الخمر، یا ان الذی حرم شربها حرم ثمنها، حرم ثمنها که ظاهر در فساد است، یا لا تبع الخمر، لا تبع المیتة، لا تشر المیتة، ببینید دقت بکنید عرض کردم لا در لغت عرب جزو حروف است. حروف معانی شان به تصور ما اندکاکی هستند. احتمال دادیم مراد صاحب فصول که گفته معنای حرفی عالی است، و معنای صاحب کفایه که ایشان هم گفته عالی است، احتمال دادیم مرادشان این معنا باشد. احتمال دادیم البته، بعضی از شاگردان ایشان هم این احتمال را دادند. چون این تعبیر عالی را اولین بار در فصول ما داریم، بعد هم در کفایه. شاید معنای عالی و استقلالی که گفته این است.

معانی حرفی معنای اندکاکی هستند. اندکاکی یعنی در غیرشان تجلی پیدا می کنند. خودشان هیچ هستند، هیچی نیستند. مثل این که این کتاب روی زانوی من است. این روی هیچی نیست. کتاب است و زانو. رو هیچی نیست. این رو بین این دو تا تجلی پیدا می کند. یک نحو وجود به قول آقایان الی آخر آن صحبت ها.

یک نحوه معنای اندکاکی است. وقتی اندکاکی شد باید در غیر ملاحظه بشود. آن وقت لا تبع دو تا نکته دارد؛ هم هیئت دارد، چون در لغت عرب هیئت معنا ندارد. و هم ماده دارد. دلیلی نداریم، آقایان آمدند لا را زدند به هیئت و لذا گفتند مفاد لا زجر است یعنی حرمت. آیا این حرمت ملازم با فساد هست یا نه؟

ما آمدیم گفتیم به هر دو بزیم هم به ماده هم به هیئت. وقتی می گوید لا تصلی هم دست شما را می گیرد، که نماز نخوان، هم زجرتان می کند، هم می خواهد بگوید این نماز نیست. مگر نماز را نباید از شارع گرفت، مگر بیع را نباید از قانون گرفت، ببینید، اینها آمدند لا تصلی را به خصوص زجر معنا کردند. زدند به هیئت. ما عرض کردیم خب چرا به هیئت زدند خب، به ماده هم بزید. این یک کلمه است. تمام لطف مطلب یکی است. آن لا را به دو تا بزید. بزید به هیئت می شود حرمت؛ بزید به ماده می شود فساد.

س: این ممکن نیست این صورت و ماده با هم تصور شده. چطور شما می گوید هم به آن بگوئید و هم به این، دو تا معنای متفاوت استخراج بشود

ج: دو تا نیست عزیز من؛ چون معنای لا اندکاکی است. ببینید هیئت هم در لغت عرب معنا دارد. این مقدمات را باید تأمل بفرمایید. در لغت عرب هیئت معنا دارد. در لغت عرب ماده هم معنا دارد. لا هم اندکاکی است. شما چرا لا را، لا یعنی اعدام، بردارید، لا نه، این نه را چرا فقط به زجر زدید، به هیئت زدید که از آن زجر درآمد؟ به خود صلات هم بزید لا تصلی. لا تصلی فی به اصطلاح مثلاً فی الحریر.

این دو چیز است؛ هم جلوی شما را می‌گیرد که نماز نخوانید، و در حقیقت اگر هم بلند شدید که در حیاط نماز بخوانید دست شما را می‌گیرد، نمی‌گذارد این نماز را ادامه بدهید. نمی‌کند این کار را؟

ما همیشه

س: ۱۰:۳۲

ج: هان فرقی این است؛ اگر گفت لا صلوات فی الحریر، ابتدای نظرش نه تلازم، ثقل کلامش روی فساد است. خوب دقت کنید. ثقل کلام روی فساد است. وقتی گفت لا صلاه نیست. وقتی فساد پیدا شد، نتیجه فساد چیست؟ خب نخوان. جلوی شما را گرفته است. اما اگر گفت لا تصلی، ثقل کلامش روی مسئله زجر است. وقتی زجر کرد می‌خواهد بگوید نمازت هم باطل است. نه اینکه تلازمی هست. یک ظهور اولی و ثانوی داریم ما. این ظهور اولی، هر دو هم ظهور مستقیم است. نه یکی لازمه دیگری باشد.

این را اصطلاحاً در زبان عرب مثلاً می‌گویند الشاعر زید، زید الشاعر، زید شاعر، شاعر زید، ببینید، با این معانی که لطافت معنا عوض می‌شود این خصائص لغت عرب است. یک خصائصی در لغت عرب دارد. اگر گفت لا صلاة الا الى القبلة، یعنی نماز اصلاً نیست. پس این رفت روی جانب وضعی. خب وقتی نماز نیست، خب نخوان دیگر، خودت را چرا معطل می‌کنی؟ وقتی من این را نماز نمی‌دانم چرا بلند می‌شوی وقت خودت را تلف می‌کنی؟ جلوی شما را گرفته است.

پس بنابراین این حرفی را که مرحوم نائینی فرمودند، عدم سلطنت، بحث سلطنت و قبل از بیع و بعد البیع و دیگر بقیه کلام را خود آقایان مطالعه بفرمایند که من دیگر نمی‌خواهم صحبت بکنم.

بحثی که مطرح است بحث قانونی این است؛ وقتی گفت لا تبع الخمر، خوب عنایت بفرمایید، مراد لا تبع الخمر می‌آید این کار را می‌کند، هم دست شما را می‌گیرد، زجر می‌کند شما را که خمر را نفروشید، هم اضافه بر آن این را بیع نمی‌داند. این کار ندارد به قبل از بیع و بعد از بیع. کار ندارد به عدم السلطنه، اصلاً بحث عدم السلطنه مطرح نیست که ایشان مطرح فرمودند.

بسیار خب.

س: ببخشید این که فرمودید معنای حرف اندکاکی است هیئت هم معنایش حرفی است. بعد حرف در حرف هر دو غیر مستقل، هر دو

اندکاکی چه جوری معنی پیدا می‌کند؟

ج: خب در آن اندکاکش در ماده می شود. یعنی زجر به لحاظ صلوات می شود. آن وقت این معنای اندکاکای قابل ملاحظه است. ولذا عرض کردیم اگر بخواهیم این را توضیح بدهیم گاهی ممکن است توضیح یک کلام حدود مثلا دو سطر بشود. اما شما می گوید صرت من البصره، این صرت یعنی سیر را به نحو اندکاکای ملاحظه زمان ماضی کردیم، دقت بکنید، بعد به متکلم نسبت دادیم، به نحو صدور فعل نه صدور اشتقاقی، بعد نسبت دادیم من، من به نحو منشأیت، الکوفه که شهر، یعنی اگر شما بخواهید تمام اینها را باز صحبت کنید ممکن است دو ساعت هم طول بکشد. لذا ما همیشه عرض کردیم سر وجود معنای حرفی در لغت اختزال یعنی اختصا است. آن کلام طولانی کوتاه می شود. اصلا یکی از اهداف معنای حرفی همین است. معنای طولانی را کوتاه می کند. و الا اگر بخواهید همین را توضیح بدهیم با معنای اسمی طولانی می شود، ممکن است دو سطر بشود.

س: نه منظور من هیئت است حاج آقا. هیئت خودش حرفی است. این حرف در حرف چه جوری؟

ج: این هیئت رفته توی ماده صلی. آن وقت آن هیئتی که در ماده صلی است که متصلی باشد، در آن هیئت آمده فعل باز نهی خورده، به خود ماده صلی هم خورده چون به اصطلاح جنبه ماده پیدا می کند. یعنی این نهی که می آید هر دو، چون آن هیئت هم معنای اندکاکای است. البته این اشکالی که شما می کنید معروف است که شیخ انصاری در درس گرفته، در تقریرات شیخ آمده، آقایان هم قبول نکردند گفتند ظاهرا محقق اشتباه کرده. این معنایش این است معانی حرفیه باقی تر است، یعنی معانی هیئات قابل تغییر نباشد.

لذا از شیخ نقل شده ان جاءکم فاسق نبأ نمی شود به هیئت بخورد، حتما باید به ماده بخورد. این از شیخ نقل شده. عرض کردم در تقریرات آمده همین اشکال شما. که ان اگر بخواهد معنای حرفی باشد، باید تقیید بزند، تقیید نمی تواند معنای حرفی را بزند، چون معنای استقلالی است، باید بخورد به ماده. لذا می گوید معنای ان جاءک الزید فاشتری الخبز؛ یعنی نان بخر در ظرف آمدن میهمان، نه اینکه اگر میهمان آمد نان خریدن واجب است. شیخ این جور معنا کرده است. نان را بخر در وقتی که میهمان آمد. نان که وقتی که میهمان می آید، ببینید، نان در وقتی که میهمان می آید بخر. و الا الان جعل می کند، الان واجب است، الان به تو واجب می کنم نانی که در وقت میهمان را، الان واجب می کنم. ایشان می گوید می خورد به معنای ماده. نمی خورد به معنای هیئت.

البته عرض کردم بزرگان معتقدند که در اینجا مقرر رحمة الله علیه درست کلام شیخ را منتقل نکرده، شاید هم شیخ نوشته، و به یک مناسبتی عرض کردیم خیلی از بحث خارج شدیم نمی خواستم خارج شویم. عرض کردیم در شرح کافی، شرح نحو، مال مرحوم نجم الاثمه

رضی در بحث استثناء هم ایشان این حرف را گفته. خیلی عجیب، مگر، آوردیم اینجا خواندیم در درس وقت خودش. اگر ندیده بودیم عبارت ایشان را باور نمی‌کردم شأن این را اجل می‌دانیم.

مثلا می‌گوید جائنا القوم الا زیدا؛ خب جائنا القوم، یعنی زید هم توش بود، الا زیدا، زید خارج، این تنافی دارد. استثناء را تنافی گرفته است. نجم الاثمه رضی ان قلت دارد در شرحش. خیلی مرد دقیق النظری است خیلی عجیب است. بعد می‌گوید جاء القوم الا زیدا، پس باید این جور بگوییم، القوم الا زید جاء، اول استثنا بکنیم بعد اسناد. نه اول اسناد بدهیم بعد استثناء بکنیم. چون اگر گفتیم جاء القوم یعنی زید آمد، الا زید یعنی نیامد. این دو تا با همدیگر نمی‌سازد.

لذا ایشان آمده گفته بگوییم جاء القوم الا زیدا، کلام را این جور تفسیر می‌کند؛ یعنی القوم الا زیدا جاء. این الا می‌خورد به قوم، نمی‌خورد به جاء. خیلی خلاف ظاهر است فوق العاده. تعجب است البته واقعا من از شأن ایشان اجل می‌دانم چنین حرفی را. این همه اش نکات همان است. یعنی تمام آن ذهنیت همین بوده که این معنای حرفی است. معنای حرفی قابل تقييد نیست. معنای حرفی قابل فرض کنید استثناء نیست و الی آخره.

و بالجمله، و قد عرف ان كل مال معلوم بالاجمال من الاحكام؛ پس یک بحث کلی، این الان روشن شد؟ این بحث کلی بحث ملاقی را ما از ملاقی زدیم بالاتر. فقط مرحوم نائینی از راه تعارض اصول حساب کرد؛ ما این بحث قانونی تر کردیم از راه علم اجمالی حساب کردیم.

سوال: وقتی ما علم اجمالی پیدا می‌کنیم، تأثیر این علم چقدر است؟ سوال. ایشان می‌گوید و بالجمله و قد عرف ان كل مال معلوم بالاجمال من احكام، بعد دیگر مرحوم آقاضیاء اینجا یک حاشیه طولانی دارد که یک جوری هم بد چاپ شده، حالا اگر بخواهیم شرح بدهیم طول می‌کشد. شاید عبارت تقریر ایشان واضح تر باشد.

من الاحكام يجب ترتيبه على كل واحد من الاطراف سواء كان الحكم من مقولة الوضع مقولة التكليف سواء قارن زمان الابتلاء بتصرفه احد الاطراف لزمان او تأخر، و همین طور.

فان المدار، فی وجوب ترتیب الاحكام على كل واحد من الاطراف انما هو على فعلية الاحكام و تنجزها. این دیگر کمی کم لطفی فرمودند مقرر نائینی. فعلیت غیر از تنجز است. فعلیت در اصطلاح مرحوم نائینی فعلیت موضوع است. این اصطلاح ایشان. ما این را قبول نکردیم.

اصطلاح ما فعلیت با ابلاغ رسل است. فعلیت در اصطلاحات صاحب کفایه در مقابل اوامر امتحانی. می گوید باید فعلی باشد، یعنی امتحانی نباشد. اوامر امتحانی را ایشان فعلی مقابل... این عرض کردم خوب دقت بکنید، در اصطلاح خیلی بحث نکنید. وقتتان را به اصطلاح نگذرانید چون به ذهن ما فعلیت حکم، فعلیت یعنی چه؟ یعنی یک قانون در وعاء اعتبار شکل قانونی به خودش بگیرد. این فعلیت است. این کی است؟ مجلس شورا که فرض کنید در زمان ما، یا خداوند متعال تأسیس، یا خود پیغمبر اکرم (ص)، یکی از احکام را جعل فرمودند، آیا فعلی می شود؟ نه، فعلیتش به این است که ابلاغ بشود. قانونی را مجلس ابلاغ کرد می شود فعلی. آن وقت قانون در وعاء اعتبار فعلیت پیدا می کند. به شما برسد یا نرسد، آن قانون فعلی است. قانون فعلی آن است که ابلاغ شده است.

اگر به شما رسید می شود تجز. ما گفتیم بیایم مراتب یکی یکی را روشن و از همدیگر جدا بکنیم تا خلط پیش نیاید. این که ایشان می فرمایند فعلیت الاحکام و تجزها، روشن شد که نه، فعلیت در ذهن ایشان به معنای فعلیت موضوع است که قبول نشد و غیر از، و علی هذا، بعد ایشان توسعه دادند بحث را. نمأت، آثار، مثلا اگر شما دو درخت دارید یکی غصبی است، نمی شناسید. یکی میوه دارد. از آن میوه هم باید اجتناب بکنیم یا نه؟ ایشان چسبیدند که از آن میوه باید اجتناب کرد. از استاد نقل کردیم که نه، ایشان چون تعارض اصل، اصل در میوه. ببینید من دیگر چون بعد بحث، امروز تمام شد دیگر بحث های دیگر وارد شدیم، من یک بحثی را اینجا اول اشاره کنم اگر آقایان خواستند فکر بکنند. این بحثی را که مرحوم آقای خویی مطرح کردند، حق با نائینی است بلاشکال. یعنی میوه درخت اگر درخت بنا شد غصبی باشد و لو احتمالا، خب میوه اش هم باید اجتناب کرد. این عرفی است دیگر، کاملا عرفی است. مثل برگ درخت. آقای خویی فرمودند، به نظرم آقای خویی این شبهه را فرمودند، گفتند برگ ملکیت ندارد، مالیت ندارد، میوه مالیت دارد مثلا. لذا در میوه مثلا گفتند اصل جاری می شود. خب اگر درخت غصبی است، می شود بگوییم چوب درخت مثلا حلال است؟ درخت غصبی است، چوبش یا برگش چه فرقی می کنند با هم؟

س: مبنایشان چون تساقط اصول است این بحث را کردند

ج: خب در برگ هم تساقط اصول می بینند؟ نه مثل اینکه مالیت را حساب کردند.

ببینید اگر مثالی را بخواهیم بزنیم که برگردد به ما نحن فیه این مثال نیست که مرحوم نائینی زده. خوب بود مرحوم استاد و نائینی این مثال را می زدند. که واقعا برای میوه حسابی جدا بشود.

.....  
بینید اگر ما دو تا درخت داریم؛ یکی غصبی است یکی غصبی نیست. میوه یکی میوه داشته، خوب دقت کنید. آن میوه الان جدا شده، خوب تأمل کنید. روی زمین افتاده، لکن نمی دانیم از کدام درخت است. یکی هم می دانیم غصبی است. این مثال را می زدند خوب بود. روشن شد مثال؟ دو تا درخت است، یکی غصبی است، یکی هم میوه دارد هر دو ندارند، یکی میوه داده. آن میوه هم جداست. حرف آقای خوئی که در اینجا اصل ۴۳:۲۸ حرف خوبی است. راست است، انصافاً وجوب اجتناب از آن میوه ... این خیلی شبیه ملاقی است. این یکی، همین شبیه ما نحن فیه است.

دو تا درخت است، یکی غصبی است، میوه هم جدا شده. درست است میوه تابع است، اشتباه نشود. تابع در جایی که عرفاً دنباله آن باشد. یا روی درخت باشد یا ما می دانیم این میوه مال این درخت است. این تابع است. اما اگر میوه الان، می دانیم مال یکی از این دو درخت است، یکی هم غصبی است. اینجا حق با آقای خوئی است. اینجا انصافاً حق با آقای خوئی است. اجتناب از این میوه لازم نیست. به قول ایشان می شود اصول جاری بشود. خوب دقت کنید. اما ظاهراً مراد نائینی آنجایی است که می دانیم میوه مال یک درخت است. اگر این مثال، نه آقای خوئی این مثال را زده نه مرحوم نائینی. این مثال اگر بود درست بود، این را محور بحث قرار می دادند درست بود. اما اگر میوه می دانیم مال یک درخت است، انصافاً عرفاً میوه تابع آن درخت است.

این بحث را انشاء الله فردا تمام می کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین